

آنارشسیسم معرفت‌شناختی یا بازسازی عقلانیتی جدید

تأملی انتقادی در باب آرای پاول فایرابند

عزیز نجف‌پور آفایگلو*

فاطمه گیتی‌پسند**

چکیده

فایرابند، به دلیل دغدغه‌های فرهنگی و برای صیانت از سنت‌های مختلف اجتماعی، بر عقلانیت علم جدید می‌شورد و ضمن نقد آن، بر اصل «همه‌چیز ممکن است» تأکید می‌کند و آزادی فردی را بر حقیقت مقدم می‌شمارد. فایرابند، با انکار جایگاه مطلق حقیقت، می‌کوشد راهی برای تکرگرایایی فرهنگی بیابد و علم را از مقام تنها مرجع تعیین‌کننده صحت و سقم پدیده‌ها خارج کند. در این مقاله، می‌کوشیم نشان دهیم که فایرابند، بعد از نقد عقلانیت علمی، برخلاف ادعای خود، عملاً عقلانیت جدیدی را بنیان می‌نهد که هدفش آزادی است و روش و سنت خاص خود را دارد و البته، با این‌که در رویکرد خود تعارض‌ها و ابهام‌هایی دارد، دلیلی برای رجحان عقلانیت خود بر سایر عقلانیت‌های موجود نمی‌آورد. نوآوری مقاله در استدلال برای این مدعاست که فایرابند عملاً آنارشسیست معرفت‌شناختی نیست، بلکه عقلانیت خاص خودش را دارد.

کلیدواژه‌ها: فایرابند، آنارشسیسم معرفت‌شناختی، عقلانیت، روش، علم.

۱. مقدمه

فایرابند علم‌شناسی است که دغدغه پررنگ فرهنگی و اجتماعی دارد و متأثر از جان استوارت میل، آزادی فردی را بر همه‌چیز مقدم می‌شمارد و هرگونه ایجاد محدودیت دو

* دانشجوی دکتری فلسفه علم و فناوری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول).

Aidin.najafpoor@gmail.com

** دانشجوی دکتری برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی، دانشگاه شهید بهشتی، Gitipasand.f@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۵

مقوله عقل و علم برای مقوله آزادی را بر نمی‌تابد. وی از تخریب گستاخانه توفیق‌های فرهنگی ای که همگان می‌توانند از آن‌ها بیاموزند به دست روشن‌فکران و هم‌چنین از اطمینان خاطر خودبینانه ایشان که به خود حق مداخله در زندگی مردم را می‌دهند خشم‌گین است و می‌کوشد کردارهای ناشایست آن‌ها را که پشت عبارت‌پردازی‌شان مستور است تحقیر کند (Feyerabend 1994: 252).

فایرabend توضیح می‌دهد که تمدن و معرفت غربی می‌کوشد زندگی مردم را که در طول تاریخ توسعه یافته و شکل گرفته است تغییر دهد و محدود کند و مردم را به نوع خاصی از زیستن وادار کند. او ادعا می‌کند که بیش‌تر انگیزه بشر دوستانه دارد و خود مردم را از معرفت پیشرفته و هم‌چنین از مقوله عقلانیت مهم‌تر می‌داند (فایرabend ۱۳۷۵: ۳۷). فایرabend، در برابر این مدعای مرسوم که باید در برابر حقیقتی که علم کشف کرده است سر تعظیم فرود آورد، به نقد ارزش و جایگاه مفهوم حقیقت و هم‌چنین روش وصول به آن می‌پردازد و می‌گوید:

«حقیقت» واژه‌ای است بیش از حد خشتی. هیچ‌کس انکار نخواهد کرد که راست‌گویی کاری پسندیده و دروغ‌گویی ناپسند است. هیچ‌کس این مطالب را انکار نخواهد کرد؛ با وجود این، هیچ‌کس نمی‌داند که حاصل چنین نگرشی چیست. در نتیجه، به‌آسانی می‌توان موضوع را تغییر داد و وفاداری به حقیقت را در امور روزانه به وفاداری به حقیقت ایدئولوژی، که چیزی جز دفاع کورکورانه از آن ایدئولوژی نیست، تبدیل کرد. و البته، به‌هیچ‌وجه حقیقت ندارد که ما باید تسلیم حقیقت شویم. اندیشه‌های بسیاری زندگی بشر را هدایت می‌کنند. حقیقت یکی از آن‌هاست. آزادی و استقلال ذهنی نمونه‌های دیگری است. اگر حقیقت، به‌مفهوم‌ی که برخی ایدئولوژی‌پردازان در نظر دارند، با آزادی تعارض پیدا کند، آن‌گاه ما [حق] انتخاب داریم. می‌توانیم از آزادی دست بشویم. ولی هم‌چنین می‌توانیم حقیقت را رها کنیم (فایرabend ۱۳۷۳: ۱۵۱-۱۵۲)؛ (Feyerabend 1978).

وی، با رد قدرت‌مند بودن علم جدید در کشف واقعیت، مدعی می‌شود که توفیقات علم بیش‌تر مرهون عامل‌هایی مثل تبلیغات بوده‌اند و بسیاری از نظریه‌های تأییدشده هیچ ترجیح ذاتی بر نظریه‌های ابطال‌شده ندارند (فایرabend ۱۳۷۵: ۵۰). بر این اساس، او هیچ‌سستی را، در مسیر شناخت واقعیت، توان‌مندتر از سنت‌های دیگر نمی‌داند و هیچ‌کدام را برتر از دیگری نمی‌پندارد و برای آن‌ها حقوق مساوی قائل است (همان: ۳۶۶) و بر این اصل مهم

پای می‌فشرده که «همه‌چیز ممکن است» و مدعی می‌شود که این تنها اصلی است که مانع پیشرفت نمی‌شود و تأکید می‌کند که عقلانیت داور سنت‌ها نیست و حداکثر، خودش یک سنت و یا جزئی از یک سنت است (همان: ۳۶۴). از این رو، فایراند بر تعلیم و تربیت رسمی برمی‌آشوبد و آن را محدودکننده آزادی می‌انگارد، چراکه این نظام تعلیم و تربیت علم جدید را، همانند یک ایدئولوژی، فراتر از همه سنت‌ها بر جامعه تحمیل می‌کند (همان: ۱۳۶).

وی، با اشاره به اصل «همه‌چیز ممکن است»، عملاً روش مندی معرفت علمی را انکار می‌کند و همان‌طور که خودش هم اشاره می‌کند، درنگاه منتقدانش، در مرز آنارشیسم معرفتی می‌نشیند (Feyerabend 1994: 231-232). ولی در این مقاله می‌کوشیم تا فایراند را عرضه‌کننده عقلانیتی جدید معرفی کنیم.

۲. عقلانیت علم درنگاه فایراند

فایراند منتقد عقلانیت علم است و بدین ترتیب هرگونه روش‌شناسی در علم را نسخه‌ای از عقلانیت می‌داند و آن را بر نمی‌تابد و ضمن طرح این مدعا که روش‌شناسی‌های علم در معرفی قواعد مناسب برای راه‌بری فعالیت‌های علمی توفیقی نداشته‌اند (چالمرز ۱۳۷۴: ۱۶۶)، تأکید می‌کند که وجود نظریه‌ای که با تمام واقعیت‌های پیرامونش تطابق داشته باشد غیرممکن است و بنابراین عیب‌جویی از نظریه‌ها همیشه درست به نظر نمی‌رسد (Feyerabend 1994: 39).

وی هرگونه ایدئولوژی را که مانع رشد و تحرک فکری جامعه بشود و منکر سیستم‌های معرفتی دیگر باشد بر نمی‌تابد و به همین دلیل، ضمن انتقاد از تبدیل شدن علم به ایدئولوژی حاکم، بر ضرورت دفاع از جامعه در برابر علم اصرار می‌کند، چراکه علم جدید نوعی سلطه فکری بر جوامع امروزی پیدا کرده و بر همان جایگاه فرانقدی‌ای نشسته است که مذهب در قرون گذشته صاحب آن بود و با قرارگرفتن در هاله‌ای از تقدس، همانند ایدئولوژی‌های سابق، به سرکوب سنت‌های دیگر می‌پردازد (فایراند ۱۳۷۵: ۱۴۹). او از انسداد فرهنگی‌ای که علم ایجاد کرده است انتقاد می‌کند و البته یادآور می‌شود که مخالف جایگاه علم نیست، بلکه چیزی که او را ناخشنود می‌کند خصلت انسدادی علم است (همان: ۳۷). منظور او از ایدئولوژی شدن علم این است که فقط در چهارچوب خود و از طریق علم نقد بپذیرد و هر فرهنگ و دانش غیرعلمی دیگر را محکوم به شکست بداند (خادمی و مقدم‌حیدری ۱۳۹۳).

فایرابند علم را چهارچوبی مفهومی می‌انگارد که فراورده‌هایش فقط در درون همان چهارچوب مفهومی می‌توانند عقلانی باشند و این را نمی‌پذیرد که علم بر مرتبه‌ی اعلیٰ بنشیند و چهارچوب‌های مفهومی دیگر (مثلاً چهارچوب مفهومی جادوگران و جن‌گیران) را براساس اصول خود نقد کند (چالمرز ۱۳۷۴: ۱۷۳). او، در نقد علم، توضیح می‌دهد که علم، از طریق روش‌های غیرمنطقی، دیگران را پیشاپیش رد می‌کند و با تحمیل خود به جامعه انحصار ایجاد می‌کند (فایرابند ۱۳۷۵: ۵۰). البته، این بدان معنا نیست که او منطق را قبول دارد (همان: ۴۹)، بلکه می‌کوشد نشان دهد که علم، برخلاف این مدعایش که خود را مبتنی بر منطق می‌داند، کاملاً غیرمنطقی رفتار می‌کند.

او توضیح می‌دهد که نه علم و نه عقلانیت معیارهای کلی تعالی نیستند و این‌ها صرفاً سنت‌هایی خاص‌اند که البته از زمینه‌ی تاریخی خودشان هم بی‌خبرند (Feyerabend 1994: 214). فایرابند توضیح می‌دهد که عقلانیت علم برای راه‌بری علم خوب است، ولی نمی‌تواند در مقام ارزیاب خود علم و فراورده‌های آن بنشیند، چراکه خود محصول نوعی از تلاش است و این تلاش‌های مبنایی و مولدند که علم و عقلانیت علم را می‌سازند (فایرابند ۱۳۷۵: ۳۴۸). از این رو، سنت‌ها نه خوب‌اند و نه بد؛ آن‌ها فقط «هستند» و عقلانیت هم داور سنت‌ها نیست، بلکه خود یک سنت و یا بخشی از یک سنت است و بنابراین، نه خوب است و نه بد (Feyerabend 1994: 225).

فایرابند، در توضیح روش‌های غیرمنطقی‌ای که عقلانیت علم با استفاده از آن‌ها خود را بر جامعه تحمیل می‌کند، به مواردی مثل تربیت، تبلیغات، و تلقین اشاره می‌کند و الگوهای مهم استدلال را اموری صرفاً عقلانی نمی‌داند. او مثال می‌زند که تغییرات مصیبت‌وار در محیط فیزیکی، جنگ‌ها، فروریختن سیستم‌های اخلاقی، و انقلاب‌های علمی الگوهای عکس‌العمل انسان‌ها، از جمله الگوهای مهم استدلال، را تغییر می‌دهند و چنین تغییری ممکن است جریانی کاملاً طبیعی باشد و نقش عقل می‌تواند صرفاً افزایش‌دهنده فشار ذهنی و طغیان رفتاری باشد و در این صورت، عقل‌گرایان بحث عقلی را متوقف می‌کنند و از تبلیغات و اجبار سود می‌جویند، آن‌هم نه به دلیل کم‌ارزش شدن دلیل‌ها، بلکه به دلیل از بین رفتن شرایط روان‌شناختی‌ای که موجب اثرگذاری این دلیل‌ها می‌شود (ibid.: 16).

از این رو، فرد عقل‌گرایی که خوب تربیت شده باشد هم چون حیوانی اهلی است که تابع صاحبش است و به ابهام‌ها و ایرادهای الگوهای القاشده توجه نمی‌کند؛ از تصویر ذهنی استادش تبعیت می‌کند و تشخیص نمی‌دهد که آنچه وی «حاصل دلیل» می‌پندارد چیزی

نیست جز پس ماند تأثیر «تربیتی - علی» آموزش‌هایی که دیده است (ibid.: 16). فایرabend، در تشریح روند غیرمنطقی علم، با اشاره به نحوه رشد دیدگاه کپرنیکی، مدعی می‌شود که «تئوری‌ها فقط بعد از این که بخش‌های متناقض آن‌ها مدت مدیدی مورد استفاده قرار گرفت روشن و معقول می‌شوند» و «بدون سوءاستفاده دائمی از زبان، هیچ کشف و هیچ پیشرفتی وجود نخواهد داشت» (فایرabend ۱۳۷۵: ۵۲).

بدین ترتیب، فایرabend، با انتقاد از تعلیم و تربیت موجود که منحصرأ مروج علم جدید است، آن را متهم به شست‌وشوی مغزی جامعه می‌کند، چراکه واقعیت را منحصر به علم می‌کند، فرهنگ‌های دیگر را اسطوره‌ای و غیرعقلانی می‌شمرد، و علم را تنها امر یقینی و عقلانی می‌پندارد (همان: ۱۵۱).

برای مثال، فایرabend قائل است که روش ابطال‌گرایی پوپر صلاحیت ندارد و توضیح می‌دهد که روش ابطال‌گرایی نتیجه مطالعه درباره روش علم جاری است و حتی اگر فرض کنیم که قادر به توجیه روند علم است، صرفاً به توسعه کمی علم کمک می‌کند، ولی نمی‌تواند توضیح دهد که چرا باید روند علم را محدود به این روش کنیم و اموری را که معقول نمی‌دانیم علم نشماریم. دلیلش این است که، همان‌طور که اشاره شد، معیارهای عقلانیت علم در درون چهارچوب مفهومی آن قرار دارند و صلاحیت ارزش‌گذاری موارد خارج از چهارچوب علم را ندارند. در مورد رویکرد ابطال‌گرایی، می‌دانیم که به دنبال کسب یقین و اطمینان و یا توجیه شناخت نیست، بلکه به دنبال رشد شناخت است. در این رویکرد، پرسش این است که «به چه معنایی می‌توانیم از رشد شناخت یا پیشرفت شناخت صحبت کنیم و چگونه می‌توانیم آن را به دست آوریم» (Popper 1972: 37)، چراکه در نگاه طرف‌داران این رویکرد، رشد شناخت است که علم را عقلانی می‌کند (Popper 1963: 248).

فایرabend، برای انکار عقلانیت علم جدید، به شواهد تاریخی متوسل می‌شود و با اشاره به دیدگاه گالیله و کپرنیک، توضیح می‌دهد که آن‌ها روزگاری غیرعلمی شمرده می‌شدند، ولی اکنون هر چیزی که خلاف آن‌ها باشد غیرعلمی و مردود شمرده می‌شود (فایرabend ۱۳۷۵: ۲۵۵-۲۵۶). در این دو مورد، دانشمند از اصول و روش‌های متعارف علمی تخطی کرده و گاه به صورتی غیرمعقول از نظریه خود دفاع کرده است؛ این دیدگاه‌ها در عصر خودشان خلاف عقل و تجربه بوده‌اند، ولی امروزه مطابق با عقل و تجربه‌اند (همان: ۵۲). براین اساس، به‌باور فایرabend، کمال بی‌احتیاطی است که هر چه را با عقلانیت سنت علمی سازگار نیست با اطمینان خاطر کنار بگذاریم، چراکه موارد قابل توجهی از پیشرفت از طریق

ضدعقل (against reason) حاصل آمده است (همان: ۲۵۶). بنابراین، به‌مصلحت است که به تمایلات شخص اجازه داده شود تا در هر شرایطی ضدعقل باشد، زیرا ممکن است علم از آن سود جوید. او در ادامه می‌گوید: «کپرنیک‌گرایی و دیگر دیدگاه‌های "معقول" فقط به این دلیل امروز وجود دارند که، در گذشته آن‌ها، زمانی عقل کنار گذاشته شده بود» (Feyerabend 1994: 116).

فایرabend استفاده از نتایج علم برای تأیید عقلانیت علم را نادرست می‌شمارد و توضیح می‌دهد که

اولاً، این استنتاج محتاج آن است که اثبات شود سایر معرفت‌های علمی نتایج مثبت نداشته‌اند. دوماً، علم چیزهایی را رد کرده، ولی در اثر مقاومت آن‌ها، سرانجام جذب بدنه علمی شده‌اند، مثل طب چینی ... سوماً، بسیاری از نتایج علم هم به‌تنهایی محصول علم نیستند، بلکه از کمک خارجی در تحصیل آن‌ها بهره‌مند شده است (فایرabend ۱۳۷۳: ۱۵۷).

فایرabend یادآور می‌شود که اشاره مکررش به واژه‌هایی هم‌چون «پیشرفت»، «ترقی»، و «بهبود» بدین معنا نیست که دانشی ویژه درباره خوب و بد در علوم دارد، بلکه «هر کسی می‌تواند اصطلاحات را برمبنای خود و مطابق با سستی که بدان متعلق است بخواند» (Feyerabend 1994: 18).

۳. آنارشیسم معرفت‌شناختی یا عقلانیت جدید؟

همان‌طور که اشاره شد، فایرabend منکر ارزش صدق و هم‌چنین زشتی و ناپسندی دروغ‌گویی نیست، ولی از طرف دیگر معیاری برای تشخیص آن‌ها نمی‌یابد. وی می‌پرسد که واقعیت چیست تا براساس آن بتوان صدق را تشخیص داد؟ و اگر بگوییم علم در حال فراهم‌آوردن حقیقت است، این حرف فقط برای کسانی صادق است که در درون همان سنت و چهارچوب مفهومی زندگی می‌کنند (فایرabend ۱۳۷۵: ۵۷)؛ بنابراین، درنگاه فایرabend، حقیقت امری نسبی است و به‌صراحت اعلام می‌کند که «... و البته به‌هیچ‌وجه حقیقت ندارد که ما باید تسلیم حقیقت شویم» (فایرabend ۱۳۷۳: ۱۵۲؛ Feyerabend 1999: 25). وی، در جایی دیگر، به‌صراحت مدعاهای خود را متضمن نوعی نسبی‌گرایی از نوع پروتاگوراسی می‌شمارد (Feyerabend 1994: 226).

فایراند توصیه می‌کند که جست‌وجوی حقیقت باید جای خود را به آزادی بدهد. آزادی فردی نقشی مهم در چهارچوب فکری فایراند دارد. او به‌صراحت می‌گوید «اگر حقیقت، به‌مفهوم‌ی که ایدئولوژی‌پردازان در نظر دارند، با آزادی تعارض پیدا کند، آن‌گاه ما حق انتخاب داریم؛ می‌توانیم از آزادی دست بشویم، ولی هم‌چنین می‌توانیم حقیقت را رها کنیم» (فایراند ۱۳۷۵: ۳۵۰). وی مدعی است که عقل‌گرایی جزء ضروری جامعه‌آزاد نیست و در جامعه‌آزاد همه‌سنت‌ها حقوق مساوی دارند (همان: ۳۶۵-۳۶۹)، بدین معنا که در جامعه‌آزاد همه‌سنت‌ها به تعلیم و تربیت و دیگر موقعیت‌های قدرت دسترسی یک‌سان دارند و از فرصت‌های برابر برخوردارند.

شاید از انکار حقیقت و تکثرگرایی فایراند، و خصوصاً از اصل «همه‌چیز ممکن است» نوعی آنارشیسم معرفتی برداشت شود، ولی به‌نظر می‌رسد فایراند از نوعی عقلانیت برخوردار است، چراکه اگر تعریف فولی از عقلانیت را بپذیریم می‌توانیم از نوعی عقلانیت جدید که به‌نحوی فراعقلانیت به‌شمار می‌آید سخن بگوییم. فولی می‌گوید «همه‌ادعاهای عقلانیت معطوف به هدف‌اند؛ این ادعاها در این‌باره‌اند که چگونه شخص اهدافش را، از طریق باورها یا رفتارهایش، به‌نحوی مؤثر دنبال می‌کند» (Foley 1988: 131).

با این تعریف، می‌توان چنین برداشت کرد که فایراند آزادی فردی را هدف خود قرار داده است و اتفاقاً کلیاتی هم درباره‌ی نحوه‌ی تحقق آن مطرح می‌کند که به‌نوعی می‌توان آن را «روش فایراند» نامید. البته او، در جایی، به تمایز روش خودش از روش‌های دیگر اشاره و عملاً به داشتن روش اذعان می‌کند. وی می‌گوید: «تنوع آرا برای علم عینی ضروری است و تنها روش سازگار با نگرش انسان‌دوستانه روشی است که تنوع را پیرورد» (Feyerabend 1994: 32). معنای این سخن آن است که خود فایراند هم در رویکردش، آگاهانه یا ناآگاهانه، به نوعی روش معتقد است.

۴. روش فایراند و فراعقلانیت و فراسنت او

همان‌طور که اشاره شد، اگر هدف عقلانیت فایراند را تحقق آزادی فردی بدانیم، روش وی برای رسیدن به این هدف دو اصل کلی، به‌هم‌راه یک نکته، را در برمی‌گیرد:

۱. آزادی همه‌سنت‌ها برای رسیدن به خواسته‌های خود؛

۲. مقابله با سنت‌هایی که قصد محدودسازی سنت‌های دیگر را دارند.

با توجه به این نکته که این دو مؤلفه یادشده اصول روش رسیدن به آزادی فردی‌اند، نه اصول روش کسب معرفت برای رسیدن به حقیقت.

البته، وی به این بیان اجمالی بسنده نمی‌کند و به تفصیل وارد طراحی سازوکاری برای تأمین آزادی همه سنت‌ها در جهت رسیدن به خواسته‌های خود می‌شود و می‌گوید:

جامعه آزاد نباید مبتنی بر هیچ سنت خاصی باشد. برای مثال، چنین جامعه‌ای نباید بر عقل‌گرایی یا بر ملاحظات بشردوستانه مبتنی باشد. ساختار اساسی جامعه آزاد عبارت است از ساختار حمایت‌کننده، نه ایدئولوژی. جامعه آزاد شبیه راه‌آهن است، نه شبیه مطیع‌ساختن ... (فایرابند ۱۳۷۳: ۱۵۳).

عبارت «ساختار حمایت‌کننده» نوعی تلاش برای تنقیح بند نخست تجویز روشی فایرابند است و همین توضیح نشان می‌دهد که درنگاه فایرابند می‌توان این دو محور روشی را بیش‌تر تشریح و تنقیح کرد و می‌توان، براساس آن‌ها، ساختار منظم و منسجمی برای تحقق هدف موردنظر فایرابند، یعنی آزادی فردی، معرفی کرد.

در سطور قبل اشاره شد که فایرابند، بعد از این‌که به عقلانیت علم و روش آن انتقاد می‌کند، با هدف قراردادن «آزادی فردی» به جای «حقیقت»، عملاً عقلانیت جدیدی را بنیان می‌نهد که هم دارای هدف است و هم لوازم و سازوکار و روش دارد و علی‌الاصول، در این عقلانیت پیشنهادی خود، باید سنت جدیدی را بنیان نهد.

در تشریح بیش‌تر عقلانیت فایرابند، باید اشاره کرد که او، با حمله به سنت‌های پوزیتیویستی و ابطال‌گرا، مدعاهای جهان‌شمول آن‌ها را رد می‌کند، درحالی‌که سنت‌های دیگر مثل سنت جادوگری و ... هم مدعاهای جهان‌شمول دارند و عملاً، طبق بند دوم روش فایرابند، همه سنت‌های جهان‌شمول باید محدود شوند، زیرا قائل به تکثر و تحقق مطلق آزادی فردی نیستند. در نتیجه، فقط سنت پیشنهادی فایرابند است که حدودمرز تعیین می‌کند و بر سنت‌های دیگر نظارت و مدیریت می‌کند، چراکه صیانت از سنت عقلانیت فایرابند نیازمند اعمال محدودیت و نظارت و مدیریت است. مثلاً، درنگاه فایرابند، آلمان هیتلری که بر اندیشه‌های نازی‌ها استوار بود و به سنت نازی انجامید حق تنفس در جامعه آلمان و یا جامعه جهانی را ندارد.

گذشته از آن، بالاخره هنگام تعارض سنت‌هایی که ادعای جهان‌شمول بودن هم ندارند چه باید کرد؟ مثلاً، در صورتی که عقلانیت یک سنت حکم به طرد کلی یا جزئی حقوق و یا موجودیت سنتی دیگر بدهد، براساس چه شاخص‌هایی باید داوری کرد؟ آیا سنتی مثل

سنت تکفیری‌ها که به کشتن شیعیان برای تحقق صلاح و فلاح اخروی خود قائل‌اند حق حضور در جامعه جهانی را دارد؟ تولیدکنندگان مواد مخدر چه‌طور؟ در این نقاط تعارض، سنت فایراندی برای تحقق آزادی فردی به‌قضاوت خواهد نشست و رأی به محدودیت کلی یا جزئی یک یا چند سنت خواهد داد.

اما، در صورتی که فایراند حکم به نفی این سنت‌ها یا محدودیت آن‌ها بدهد، عملاً همان اتفافی خواهد افتاد که عقلانیت علمی، با محدودسازی سنت‌های دیگر هم‌چون جادوگری و ... که آن‌ها را غیرعلمی می‌داند، رقم می‌زند. تنها تفاوت این است که، در سنت علمی، این فرایند با هدف وصول به حقیقت طی می‌شود و در سنت فایراندی، با هدف وصول به آزادی فردی تجویز می‌شود. پس، برخلاف اصل فایراند که مدعی بود «همه‌چیز ممکن است»، باید گفت که «شاید خیلی چیزها ممکن باشند، ولی هر چیزی ممکن نیست».

با این توضیحات، نشان دادیم که فایراند عملاً هم دارای عقلانیت است و هم روشی مشخص را تجویز می‌کند و طبق این عقلانیت و روش، علی‌الاصول به سنتی جدید خواهیم رسید. بدین ترتیب، فایراند از بلندای «نفی هرگونه عقلانیت و روش» به زمین «نقد عقلانیت و روش‌های موجود» فرود می‌آید و این جاست که باید برای رجحان رویکرد خود بر سایر سنت‌ها دلیل اقامه کند؛ کاری که وی انجام نداده است. برای مثال، فایراند دلیلی برای رجحان آزادی بر حقیقت نمی‌آورد و تنها کاری که می‌کند این است که، از میان این دو، اولی را انتخاب می‌کند (فایراند ۱۳۷۳: ۱۵۱-۱۵۲). حال، سؤال این است که شاخص این انتخاب چیست؟ آیا همان دلیل‌های روان‌شناختی‌ای که فایراند به‌منزله ریشه عقلانیت برشمرده بود (Feyerabend 1994: 16) عامل این انتخاب بوده‌اند؟ براساس دستگاه فکری فایراند، علی‌الاصول پاسخ این سؤال مثبت است. در این صورت، فایراند، براساس عقلانیت خود، هم امکان و هم احتمال و هم مجوز سنت‌های دیگر را (به‌موازات و درعرض فراسنت خود، نه ذیل آن) صادر می‌کند که به آرمان عقلانیت او، یعنی آزادی فردی، لزوماً پای‌بند نیستند و در این صورت، مسئله فایراند منحل می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که اشاره شد، فایراند به‌منظور صیانت از سنت‌های مختلف و متکثر فرهنگی و اجتماعی، مخالف تمامیت عقلانیت علم جدید است و آزادی فردی را بر حقیقت مقدم می‌شمارد. فایراند جایگاهی را که دیگران برای «حقیقت» متصور شده‌اند منکر می‌شود و

از پی این انکار، تکثرگرایی فرهنگی را تجویز می‌کند و علم را مرجع تعیین صحت و سقم پدیده‌ها نمی‌انگارد. در مقاله نشان دادیم که فایرابند، پس از رد هرگونه عقلانیت مرجع (از جمله عقلانیت علمی)، طبق تعریف فولی از عقلانیت، عملاً عقلانیت جدیدی را بنیان می‌نهد که اولاً هدفش تحقق آزادی است، نه وصول به حقیقت، و ثانیاً روش و سنت خاص خود را دارد. البته فایرابند دلیلی برای رجحان عقلانیت خود بر عقلانیت‌های موجود دیگر، از جمله عقلانیت علمی، اقامه نمی‌کند و تعارض‌های درونی عقلانیت خود را برطرف نمی‌کند. برای مثال، هنگام تضاد عقلانیت‌هایی که از نظر فایرابند باید آزاد باشند، راه‌کاری برای حل منازعه معرفی نمی‌کند. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که فایرابند، برخلاف آنچه گفته می‌شود، آنارشیسیم معرفت‌شناختی نیست، بلکه عقلانیت خاص خودش را دارد، عقلانیتی که البته تعارض‌های درونی و ابهام‌هایی دارد که مرتفع نشده‌اند.

کتاب‌نامه

- چالمرز، آلن. اف. (۱۳۷۴)، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: علمی و فرهنگی.
- خادمی، محسن و غلام‌حسین مقدم‌حیدری (۱۳۹۳)، «موازن انسان‌گرایانه: گرانیکه نسبی‌گرایی فایرابند»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، س ۲۰، ش ۸۰.
- فایرابند، پل (۱۳۷۳)، «چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کرد»، ترجمه شاپور اعتماد، *ارغنون*، ش ۱.
- فایرابند، پل (۱۳۷۵)، *برضد روش*، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: فکر روز.

Feyerabend, Paul (1978), *Science in a Free Society*, London: NLB.

Feyerabend, Paul (1994), *Against Method*, third edition, London: Verso.

Feyerabend, Paul (1999), *Knowledge, Science, and Relativism: Philosophical Papers*, John Preston (ed.), vol. 3, New York: Cambridge University Press.

Foley, R. (1988), "Some Different Conceptions of Rationality", in: *Construction and Constraint: The Shaping of Scientific Rationality*, Ernan McMullin (ed.), Indiana: University of Notre Dame Press.

Popper, Karl Raimund (1963), *the Logic of Scientific Discovery*, London: Routledge and Kegan Paul.

Popper, Karl Raimund (1972), *Objective Knowledge: an Evolutionary Approach*, Oxford: Oxford University Press.